شهرآرا
۴شنبه
۲۷ خرداد ۱۴۰۵
۲ محرم ۱۴۴۸
شماره ۴۷۸۶
SHAHRARANEWS.IR



عکس: شیرین قافمی | شهرآرا

گفت‌وگو با محمدجعفر پاکروان، نقاش مشهدی، درباره جهان و سیر کارهایش

غرقه در رنگ، انتزاع و تخیل

مجید خاکپور

گفت‌وگو

محمدجعفر پاکروان حدود دو دهه است که، به گفته خودش، ایستادن مقابل بوم و خلق کردن برایش جدی ترین کار و کنش است و از این طریق روایت خودش را ارائه می‌کند. نگاه به مجموعه آثار او به ما می‌گوید که نقاشی تجربه‌گراست؛ هنرمندی که سیر تکامل کارش از واقع‌گرایی به فضای ذهنی و انتزاعی رسیده و سهم انتزاع در آثارش هرچه جلوآمده، بیشتر شده است. نه فقط در سبک، که در انتخاب سوژه هم تجربه‌گرا بوده است؛ هم اساطیر را سوژه کارش قرار داده، هم شخصیت های مشهور معاصر، هم طبیعت . بیشتر طبیعت اطراف مشهد . و هم آلبوم خانوادگی را. تا برسد به کارهایی که دیگر سراغ الگوبرداری از موضوع و سوژه بیرونی نرود و به گفته خودش، آنچه روی بوم می آورد، حاصل یک فرایند ذهنی باشد؛ ذهنی تغذیه شده با آن چیزهایی که در جامعه و طبیعت می بیند. اما آثار هر قدر انتزاعی تر شود، شخصی تر هم می شود. نه فقط آثار او، بلکه در مجموع نقاشی هایی از این دست. آثاری است که شاید مخاطب عام نتواند با آن به سادگی ارتباط برقرار کند. یکی از موضوع هایی که در گفت وگو با او مطرح کردیم این بود که آیا اساسا بیننده باید برای درک کردن یا ارتباط گرفتن یا تأثیرپذیری از این آثار، سواد پیشینی یا آگاهی ای در زمینه هنر و به خصوص نقاشی داشته باشد؟ بخش دیگری از صحبت های ما به مسیری که طی کرده و انگیزه اش در خلق برخی مجموعه هایش اختصاص داشت. گفت وگو با محمدجعفر پاکروان در نگارخانه «تِ» انجام شد، جایی که او از ۱۷ خرداد به مدت سه روز رویدادی را با عنوان «کارخانه کبوترسازی» برگزار کرد که در آن علاوه بر به نمایش گذاشتن شماری از آثارش، در یک فضای استودیوی باز در منظر و محضر مخاطبان مشغول نقاشی بود. چرایی این حرکت هم پرسشی بود که گفت وگوی ما با آن آغاز شد.





چه شد که تصمیم گرفتید بوم نقاشی‌تان را به یک نگارخانه بیاورید و علاوه بر نمایش تعدادی از آثارتان، در فضای عمومی نقاشی کنید؟ آیا رکود و تعطیلی چند ماهه فضاهای فرهنگی و هنری در این تصمیم نقشی داشته است؟

باهمکاری نگارخانه «آرش» و «تِ» تصمیم گرفتیم رویدادی برگزار کنیم که مقداری متفاوت تر از نمایشگاه هایی باشد که همیشه داشته ایم و بخشی از آتلیه ما به فضای نگارخانه بیاید و مخاطب در جریان روند کار من قرار بگیرد. احساس کردیم این خود، بخش مهمی از فرهنگ سازی است. می خواستیم از فضایی که مخاطب فقط بیاید و با کار روبه رو شود فاصله بگیریم و رویدادی به اسم «استودیوی باز» را در نگارخانه داشته باشیم. چون مخاطب همیشه کارهای نهایی ما را می بیند، این دفعه دوست داشتیم در روند خلق این کارها هم قرار بگیرد. با توجه به اینکه در این چندماهه وقفه ای در فعالیت های هنری به وجود آمده بود، احساس کردیم شاید این برنامه بتواند جریان و فضای متفاوتی بسازد.

من تعدادی از آثار و مجموعه های شما را که در اینترنت در دسترس است دیده‌ام؛ همچنین آثاری را که در این نگارخانه گذاشته اید. نکته ای که برایم پیش آمد این بود که آیا ارتباط گرفتن یا فهم و درک کار شما، نیازمند سواد یا تخصصی پیشینی است؟ آیا مخاطب باید سوادی در زمینه نقاشی داشته باشد تا با کارهای شما ارتباط برقرار کند یا آن‌ها را بفهمد؟ چه جامعه هدفی برای خودتان در نظر گرفته اید؟

ببینید، نقاشی یک زبان است. همان طور که اگر بخواهید با زبان چینی مواجه شوید و آن را بخوانید، باید آن زبان را بلد باشید. طبیعتا دانستن بحث هایی مانند روابط بصری و کیفیت های تصویر هم می تواند در فهم یک اثر کمک کند، ولی الزاما این طوری نیست که فقط کسی که نقاش یا آرتیست باشد، بتواند با کارها ارتباط و تعامل برقرار کند. من همیشه دوست دارم که مخاطب عام هم داشته باشم و مردم هم بخشی از کار من باشند. حالانه اینکه این ذهنیتی باشد که کارم به آن سمت سوق پیدا کند، ولی ترجیح می دهم که اکثریت جامعه با کارم ارتباط برقرار کنند. چون کارهای من جدای از فضای جامعه نیست و شاید از همین مردم و موجوداتی که در شهر یا طبیعت می بینم، تأثیر می گیرم و قصه و روایت خودم را می سازم. دارم به شکل دیگری این ها را به فضای جامعه برمی گردانم. فکر می کنم نقاشی یا هر اثر هنری دیگری در ذهن و نگاه مخاطب است که می تواند ماندگار شود و امتداد پیدا کند. شاید همین دلیلی است که تا به حال زیاد نمایشگاه گذاشته ام. همین بازخوردهایی که دیدم برایم هیجان انگیز بوده؛ تعاملی که با مردم برقرار کردم، من را به وجد آورده است؛ هم برای ادامه کار و هم نمایشگاه گذاشتن. مردم برایم مهم اند. نمی توانم بگویم در تنهایی و برای خودم کار می کنم که خودم ببینم؛ نه، در نهایت دوست دارم کارم عرضه و دیده بشود.

گفتید آنچه از جامعه و طبیعت می‌بینید و دریافت می کنید با روایت خودتان برمی گردانید، اما برای من به عنوان یک مخاطب عام، این روایتی که شما ارائه می دهید خیلی ملموس و درک شدنی نیست و ارتباط گرفتن با آثارتان شاید برایم کار ساده ای نباشد. فکر می کنید اساسا نقاشان نوگرای مشهد یا اگر دایره را وسیع تر کنیم، کشور، چقدر توانسته اند این نوع کار یا به عبارتی «روایت» را به عنوان یک اثر هنری به مخاطب عام معرفی کنند؟

ببین، وظیفه آرتیست نیست که این کار را بکند، وظیفه سطح کلان تر است. وظیفه آموزش و پرورش است، وظیفه صدا و سیماست، وظیفه شهرداری است که بیاید تأثیر بگذارد روی سواد بصری مردم. نمایشگاه من اگر خیلی موفق باشد، ۳ هزار نفر می آیند و این برای جمعیت میلیونی یک شهر واقعا عددی نیست. حالا من یک کار دیگری که انجام داده ام و می دهم، نقاشی دیواری است. در کارهای اخیرم [در نقاشی دیواری] فضای ذهنی من خیلی غالب است و تلاش کردم -با اینکه یک بخش از کار شهرداری کار سفارش است- بتوانم آن کیفیت بصری، آن چیزی که استاندارد خودم است به فضای عمومی بیاورم. شاید با آن هنر عمومی و نقاشی دیواری، آن اتفاقی که به آن اشاره کردید بیشتر رخ بدهد تا فضای نگارخانه. چون نگارخانه در نهایت مخاطب محدودی دارد، اما اثری که نقاشی دیواری شود یا برود روی بیلبورد شهری، طیف مخاطبان وسیع تری دارد. یا اگر در صداوسیما نمایش داده شود طیف وسیع تری از مردم را تحت تأثیر قرار می دهد و می تواند نگاه مردم را تغییر بدهد.

در آثار شما، غلبه با جنبه انتزاعی و ذهنی است. شما کارهای رئال و واقع گرایانه هم زیاد انجام داده اید. چه شده که در سال های اخیر جنبه ذهنی و انتزاعی برای شما پررنگ تر شده است؟

مسیر است دیگر. یعنی این مسیر است که برای من مشخص می کند که چه برخوردی انجام بدهم. یعنی هم حس و حال خودم مهم است، هم اتفاقاتی که در جامعه می افتد، چیزهایی که تجربه می‌کنم و می بینم. کم کم به سمتی رفتم که دیدم اگر بیایم به سمت ذهنیت خودم، دامنه وسیع تری را می توانم کار کنم تا اینکه وابسته شوم به تصویر و خیلی رئالیستی بخواهم یک موضوع را کار کنم. این طور محدود می شدم. اما انتزاعی کار کردن جهان وسیعی است که هر چه تجربه می کنم وارد کارهایم می شود و تمامی ندارد. برای خود من اتفاق خوبی بود که این واسطه کمرنگ شد و توانستم کاملا ذهنی نقاشی بکشم. در عین حال از واقعیت هم استفاده می‌کنم. این مرز نه کاملا انتزاعی -که سلیقه تصویری من نقاشی صرفا انتزاعی نیست- بلکه چیزی بین واقعیت و تخیل است. این فضایی است که اکنون دارم کار می‌کنم و بعدا نمی دانم به چه سمتی قرار است برود.

فضای ذهنی و انتزاعی فضایی بی مرز و بی‌انتهاست. چطور می‌شود مرز این فضا را به هنر نزدیک کرد؟ بگذارید برای روشن شدن منظورم مثالی بزنم؛ فرض کنیم من که نقاش نیستم کاری تولید کنم و بگویم این اثر ذهنی من است و با چسباندن این صفت و ویژگی به کار خودم، بخواهم آن را بگذارم کنار نقاشی انتزاعی کسی که سال ها کار کرده و به عنوان هنرمند شناخته می‌شود. کجا این مرز مشخص می‌شود که این کاری که انتزاعی و ذهنی است، هنر است و کار من هنر نیست؟

اینکه بخواهیم یک اثری را با کیفیت بدانیم، نه فقط در نقاشی، بلکه در هر هنری؛ موسیقی، سینما، شعر یا هر قالب دیگری، استخوان بندی و پایه ای دارد. اگر آن درست باشد، هر آنچه در آن قالب قرار بگیرد، درست است. به نظر من، در نقاشی این پایه شامل ترکیب بندی، روابط عناصر بصری، فرم، رنگ و در نهایت معناست. اگر درست در کنار هم قرار بگیرند، می‌گوییم این کار دل پذیری است. حالا نه اینکه بگوییم صرفا از لحاظ زیبایی شناسی قشنگ باشد، می تواند کاملا اکسپرسیو باشد، مانند تابلوی «جیغ» ادوارد مونک که ترس را به ما القا می کند، اما منظور من از دل پذیر بودن یک اثر یعنی اینکه اثر راحت بتواند با مخاطب ارتباط برقرار کند. به نظر من الفبا و پایه خیلی مهم است. اگر پایه مشکل داشته باشد، مخاطب عام هم که ببیند ارتباط نمی‌گیرد. گاهی طرف می خواهد یک شبه به چیزی دست پیدا کند. فکر می کند با رنگ ریختن و این کارها به یک فضایی رسیده است. فکر می کند نقاشی این طوری خیلی راحت تر است، اما دست کم برای من، در طول بیست وپنج سالی که کار می‌کنم و هجده سالی که به طور جدی نمایشگاه برگزار می‌کنم، پروسه سختی بوده است. یعنی من این سختی را برای خودم تعریف کرده ام که از واقعیت و عینیت شروع کنم و کم کم این را هی پالایش بدهم و جلو بروم تا بتوانم به دریایی برسم. آن دریا همان تخیل است که هر قدر از آن برداری تمام نمی شود. فکر می کنم اگر اثر ساختار درستی داشته باشد می تواند تأثیرگذار باشد. الزاما نباید حتما پیچیده باشد. اتفاقا شاهکارهایی در دنیا ماندگار شده که خیلی راحت بیان شده و رسیدن به آن سادگی خیلی مسیر سختی است. اینکه کارت به سادگی برسد وبتوانی با رنگ های محدود فضایی را خلق کنی، یعنی پشت اثر داستان درازی بوده تا رسیدن به آنجا. خیلی ها که می آمدند کارها را می دیدند می‌گفتند اینکه کاری ندارد و مقداری رنگ است و فلان و بیسار. می گفتم باید مسیر کاری من را ببینید. رزومه من هست، مسیری که آمده ام مشخص است. در ظاهر شاید رنگ ریختن باشد، ولی پشتش خیلی مطالعه و هر روز کارکردن است که در نهایت بتوانی با یک رفتار ساده یک فضایی را به وجود بیاوری.

در مسیر کاری‌تان تجربه های متفاوتی داشته اید. نه فقط در سبک که به موضوع ها و سوژه های متفاوتی هم پرداخته اید. وقتی به آثارتان نگاه می کنیم، مجموعه های متفاوتی می بینیم؛ از اساطیر تا طبیعت اطراف مشهد و چهره های محبوب و مشهور معاصر. پرداختن به اساطیر و چهره های معاصر آیا تلاشی بوده برای جلب نظر مخاطب عام یا صرفا بیان و روایت شما بوده از آن اسطوره یا آن شخصیت؟

ببین، من نقاش تجربه‌گرایی هستم. تجربه کردن فضای جدید را دوست دارم. ژانر پرتره هم جذاب است. من از سال ۱۳۹۳ به مدت دو سه سال چهره تعدادی از آدم های معروف را کار کردم. پشت آن شخصیت ها داستانی هست، مثلا پشت احمد شاملو، فرهاد، فروغ فرخزاد و شخصیت هایی از این دست داستانی هست که ما آن ها را شنیده ایم. این افراد تأثیری در فضای فرهنگی جامعه ما گذاشته اند، همین باعث شد که بروم سراغ آن ها. صرفا جذابیتشان برایم جالب بود. درباره اساطیر، بله، من سراغ شاهنامه زیاد رفته ام، گذر سیاوش یا رستم و سهراب را کار کرده ام. این ها هرکدام مال دورانی است که برایم جذاب بوده اند. در دوره ای به ادبیات و به متن رجوع کرده ام و برای من تصویری به وجود آورد که بتوانم در قالب دیگری این تصاویر را بسازم و نقاشی بکشم. من هر کدام از این فضاها را بهانه ای و دستمایه ای برای کار کردن می دانم. انگیزه ام همین بوده است. علاقه خودم به شعر و ادبیات هم تأثیر داشت. یا مثلا سال ۱۳۹۷ از جهاد دانشگاهی گفتند برای روز بزرگداشت فردوسی یک گذر سیاوشی می خواهیم که متفاوت باشد، فضای قهوه خانه ای این قدر کار شده که دیگر تکراری است. یعنی پیشنهادهایی که برای کار شده هم بی تأثیر نبوده است.

برای خلق روایت خودتان از چهره‌های معاصر چقدر آثارشان را مطالعه کردید؟ چقدر سعی کردید به فضای ذهنی و جهان آن هنرمند یا شخصیت شناخته شده معاصر نزدیک شوید؟

طبیعتا پرتره هرکسی را که کار کرده ام، از او شناخت هم داشته ام؛ مثلا از کودکی فروغ را دوست داشتم، فرهاد را می شنیدم و شاملو می خواندم. شجریان هم با توجه به اینکه همشهری من است، در نوجوانی برایم یک الگو بود.

بیشتر از اینکه سراغ زندگی نامه این افراد بروم، به تصاویر زندگی شان رجوع می کردم و آن تصاویر خیلی به من کمک می کرد. از جزئیات این عکس ها زیاد استفاده کردم. طبیعی است که هر کاری باید با مطالعه انجام شود، اما در نهایت دوست نداشتم کارم صرفا نگاهی مطالعاتی یا زندگی نامه سازی داشته باشد. می خواستم تخیل و ذهنیت خودم هم در کار حضور داشته باشد تا بتوانم روایت تازه ای از آن شخصیت خلق کنم. اگر فقط قرار بود جزء به جزء زندگی یک نفر را بخوانم و بعد نقاشی بکشم، دیگر جای زیادی برای تخیل من باقی نمی ماند و داستان من ساخته نمی شد؛ در واقع، فقط تصویرگر داستان همان شخص می شدم. دوست داشتم ذهنیت خودم نیز در روایت آن فرد دخیل باشد.

منظورم لزوما زندگی نامه نیست. مثلا نمونه هایی داریم که یک هنرمند تحت تأثیر یک شعر از یک شاعر نقاشی یا اثری هنری خلق کرده است.

نه من این طور نبودم. هیچ‌کاری برای من این طور نیست. غیر از شاهنامه که به نظر من خیلی عظیم است. چون خراسانی هستم و در این فضا بزرگ شده ام، خیلی تحت تأثیر شکوه این اثر قرار گرفتم و کارهایی که انجام دادم قطعا ارادتی بوده که به آن فضا و اشعار داشتم و دوست داشتم با نگاه خودم بعضی از داستان ها را کار کنم. ولی درباره هنرمندان معاصر کسی نبوده که ناگهان تحت تأثیر فیلم یا شعر یا صدایش قرار بگیرم و بخواهم کار کنم.

پس صرف شهرت و تأثیرگذاری آن ها در جامعه باعث شد مجموعه پرتره های این اشخاص را کار کنید؟

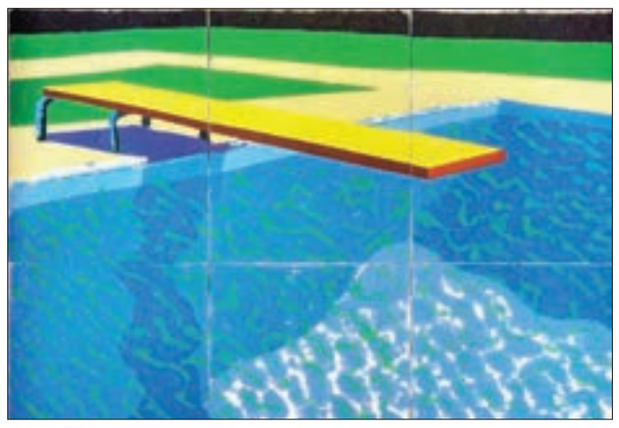
اصلا عنوان مجموعه هم به همین موضوع اشاره دارد. این ها آدم های شناخته شده ای بودند که اطلاعات زیادی به من می دادند تا بتوانم دنیایی برایشان تصویر کنم و مخاطب هم با آن کارها ارتباط می‌گرفت. من بیشتر به آن ها به عنوان یک «موضوع» نگاه می‌کردم؛ همان طور که یک گلدان می تواند موضوع یک نقاشی باشد، آن چهره ها هم برای من یک موضوع بودند.

الان دیگر درگیر آن فضا نیستم. دوره ای بود که باید تجربه اش می کردم و از آن عبور می کردم. حالا اگر بخواهم فروغ فرخزاد را کار کنم، شاید دیگر شبیه فروغ نباشد؛ فروغ خودم را می‌کشم. دیگر وابسته به آن عینیت نیستم و به دنبال شبیه سازی هم نمی روم.



نگاهی به فلسفه دیوید هاکنی در هنر و چند اثر از او که به تازگی از دنیا رفت

هنر یعنی چشیدن و چشاندن لذت

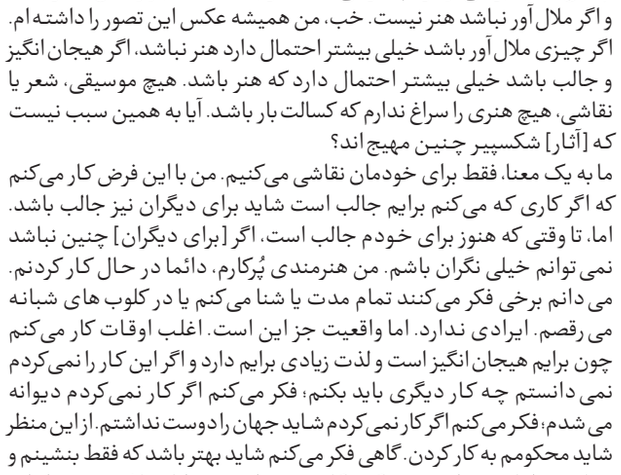


خادم

حتی اگر دیوید هاکنی (۱۹۳۷-۲۰۲۶) را نشناسیم، نگاهی به آثار و حتی شمایلش، نکته های بسیاری را درباره او فاش می‌کند. در آخرین عکس هایی که از او منتشر شده، باز همان عینک گردی را بر صورت دارد که از نوجوانی داشت و به مشخصه ظاهری اش تبدیل شده بود. همین فرم عینک، نوعی شوخ طبعی به چهره اش می بخشید؛ شمایل کسی که آمده تا از دنیا لذت ببرد و تا حد ممکن، این لذت را به دیگران نیز بچشاند. او که همین چند روز پیش در ۸۸ سالگی از دنیا رفت، عاشق زندگی و زیستن بود و طرفدار «حظ» بردن و «حظ» دادن.

هاکنی، نقاش، عکاس و طراح سرشناس انگلیسی، هنرمندی بسیار پرکار و تجربه‌گرا بود. در آثار او تسلط بر رنگ، شور حیات و لحظه های خوش بودن به چشم می خورد و کمتر مجالی برای یأس و وجوه تاریک هستی و بشر وجود دارد. او خود، بهتر از هر کس دیگری دیدگاهش را درباره هنر در متنی کوتاه با عنوان «لذات هنر» شرح داده است؛ مروری بر این متن که در ادامه می آید، جهان او را شفاف تر از همیشه پیش روی مخاطب ترسیم می‌کند.

لذات هنر



«همواره بر این باور بوده ام که هنر باید لذتی عمیق باشد. فکر می‌کنم در هنری که ناامیدی و یأس یکسره در آن موج می زند، تناقضی نهفته است؛ زیرا همین واقعیت صرف که هنر مصنوع است به نظر با ناامیدی در تناقض است. [آفرینش هنر] بدان معناست که دست‌کم تلاش می‌کنید احساستان را به فرد دیگری منتقل کنید و صرف همین واقعیت که می توانید آن را منتقل کنید، بخشی از یأس و ناامیدی را از میان می برد. این تناقض، با هنر درهم تنیده و ذاتی آن است؛ کافی است به تاریخ هنر نگاه کنید.

[...]

فکر می‌کنم هنر بدون بازی، نمی تواند وجود داشته باشد؛ پیکاسو همواره این را می فهمید. فکر می‌کنم هر فعالیت انسانی از هر نوعی به حس بازیگوشی نیاز دارد. یک بار منتقدی در نقد کارهایم گفت بیش از حد بازیگوشانه اند. در پاسخ گفتم این اصلا نقد نیست، بلکه نوعی تمجید و ستایش است. من آن اظهارنظر را تمجید می دانم زیرا بر این باورم که بدون حس بازیگوشی، کنجکاوی هم وجود نخواهد داشت؛ حتی دانشمندان هم حس بازیگوشی و میل بازی دارند و بدین ترتیب است که مجال غافلگیری، امر نامنتظر و اکتشافات فراهم می شود. هرکس در این کار خبره شود این مسئله را می داند. می توانید از آن استفاده کنید. من استفاده می‌کنم. مردم فراموش می‌کنند که بازی جدی است؛ اما من، البته می دانم که چنین است. برخی از مردم فکر می‌کنند هنر باید کسالت بار و ملال انگیز باشد و اگر ملال آور نباشد هنر نیست. خب، من همیشه عکس این تصور را داشته ام. اگر چیزی ملال آور باشد خیلی بیشتر احتمال دارد هنر نباشد، اگر هیجان انگیز و جالب باشد خیلی بیشتر احتمال دارد که هنر باشد. هیچ موسیقی، شعر یا نقاشی، هیچ هنری را سراغ ندارم که کسالت بار باشد. آیا به همین سبب نیست که [آثار] شکسپیر چنین مهیج اند؟

ما به یک معنا، فقط برای خودمان نقاشی می‌کنیم. من با این فرض کار می‌کنم که اگر کاری که می‌کنم برایم جالب است شاید برای دیگران نیز جالب باشد. اما، تا وقتی که هنوز برای خودم جالب است، اگر [برای دیگران] چنین نباشد نمی توانم خیلی نگران باشم. من هنرمندی پُرکارم، دائما در حال کار کردنم. می دانم برخی فکر می‌کنند تمام مدت یا شنا می‌کنم یا در کلوب های شبانه می رقصم. ایرادی ندارد. اما واقعیت جز این است. اغلب اوقات کار می‌کنم چون برایم هیجان انگیز است و لذت زیادی برایم دارد و اگر این کار را نمی‌کردم نمی دانستم چه کار دیگری باید بکنم؛ فکر می‌کنم اگر کار نمی‌کردم دیوانه می شدم؛ فکر می‌کنم اگر کار نمی‌کردم شاید جهان را دوست نداشتم. از این منظر شاید محکومم به کار کردن. گاهی فکر می‌کنم شاید بهتر باشد که فقط بنشینم و حظ ببرم، اما نمی توانم چنین کنم. کاش می توانستم. توانایی لذت بردن را دارم اما متأسفانه این میل و کشش را هم دارم، این اجبار را برای درمیان گذاشتن لذت و حظ، و این کاری است که اغلب هنرمندان انجام می دهند. اکثر هنرمندان این میل را دارند، باور به اینکه می توانند لذتشان را تقسیم کنند و ادراکاتشان را به اشتراک بگذارند.

به نظرم می رسد هر چقدر هم فکر کنیدکه جهان زشت و پوسیده است، همواره این امکان هست که چیز خوبی در آن بیابید. این باور موجب شده تا حدی فردی مثبت نگر باشم. فکر می‌کنم نوعی رویکرد شرقی به تراژدی دارم، نه رویکردی غربی. منظر شرقی به زندگی متفاوت است؛ زندگی را در معنای اروپایی اش تراژیک نمی داند، و من احساس می‌کنم به نحوی از انحا به نگرش شرقی گرایش دارم. به نظرم می رسد که یکی از بزرگ ترین اندوه ها این است که همه ما تا حدی تراژدی را درک می‌کنیم یا آن را در زندگی حس می‌کنیم؛ چیزهایی که دوست داریم از بین می روند، افرادی که دوستشان داریم می میرند. اما وجه طنزآمیز زندگی است که همه قادر به دیدنش نیستیم.»

پی نوشت:

*** این متن با عنوان اصلی "The Pleasures of Art" in That's the Way I See It در سال ۱۹۹۳ منتشر شده و آنچه در اینجا آمده ترجمه گلنار نریمانی است که آن را نشریه حرفه هنرمند در سال ۱۳۹۷ منتشر کرده است.**